

توجیهات مرحوم آخوند در باب نظر سید میرداماد در بحث وجود ذهنی

(۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

فإن قلت ما ذكرته لا يطابق قواعد القوم و لا يظهر صحته أيضاً لأن الشئ لا يتفك
عن ذاته بحسب الوجودين على ما تقرر من خواص الذات و أيضاً على هذا التقدير
لا يكون لشيء واحد وجودان ذهني و عيني.^۱

مطلبی را که مرحوم آخوند در توجیه کلام
مرحوم سید نقل کردند این بود که ماهیتی که عبارت
از شیئت شیء است - نه ماهیت به معنای حدود و
ثغور؛ ذات و ذاتیات - خود آن شیء بر دو نحوه از
وجود دو نحوه از ماهیت را تشکیل می دهد. بنابراین
در وجود خارجی عبارت از جوهر و عرض است و
در وجود ذهنی عبارت از کیف نفسانی است. بدین
جهت حکایت وجود ذهنی و وجود نفسی از وجود
عینی و خارجی محقق است، اشکالی را که بر این
مسئله وارد کرده بودند این بود که این فرض، عین
فرض انقلاب است و در انقلاب، دیگر محاکی با
محاکی تفاوت دارد.

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۲۱.

این مطلبی را که **إِنْ قُلْتَ** اشکال می کند مرحوم
آخوند در اینجا می فرماید: ما در اینجا به انقلاب
معتقد نیستیم که یک ماهیت برگردد و به ماهیتی
دیگر منقلب بشود بلکه ما معتقدیم شیء واحد دو
نحوه از وجود دارد؛ یک نحوه از وجودش همین
است که شما در خارج می بینید و یک نحوه از
وجودش این است که در ذهن هست نه اینکه آنچه
که در خارج هست وقتی در ذهن می آید، برمی گردد
و یک چیز دیگر می شود. یک شیء دو نحوه از
وجود دارد مثل اینکه فرض کنید انسان از نظر
انعکاس دو نحوه از وجود دارد و صورت او دو نحوه
منعکس می شود؛ یکی اینکه شما در مقابل مرآت
قرار می گیرد و صورت شما در مرآت واقع می شود
و یک وقتی به وسیله دوربین عکاسی صورت شما
گرفته می شود و روی کاغذ طبع می شود، این با آن
دو تاست؛ این قائم به قرطاس و قائم به این کاغذ
است و آن قائم به مرآت است. در آنجا با انعدام آن
ذی الصورة خود صورت هم منعدم می شود اما در
اینجا با انعدام **ذی الصورة**، خود صورت منعدم
نمی شود. افراد می میرند و هنوز عکس هایشان هست

و هر سال هم تکرار می شود! ممکن است دو نحوه از صورت در اینجا شکل پیدا کند.

دو نحوه وجود از شیئة الذات

عین همین مسئله را در باب شیئة الأشياء و شیئة الذات می گوئیم. شیئیت ذات می تواند دو نحوه از وجود را داشته باشد؛ یک نحوه از وجودش عبارت از همین ماهیت، جوهر و عرض خارجی است که قابل اشاره حسیه است و یک نحوه از وجودش عبارت از همین کیفیتی است که ما به او کیف نفسانی می گوئیم و قائم به نفس است. خب این هم حکایت از آن می کند چطور اینکه اگر شما به این صورت نگاه کنید می بینید این صورتی که در قرطاس هست عین همان صورتی است که در آینه هست. یا وقتی به صورت در آینه نگاه می کنید می بینید عین همان صورتی است که الآن در کاغذ نقش بسته است. ما همین حرف را در اینجا می زنیم. با این تقریری که امشب در اینجا بیان کردم دیگر نهایت مطلبی است که انسان می تواند نسبت به کلام مرحوم سید صدرالدین دشتکی بیان کند.

مطلبی که در اینجا نقل شده است با تئمه‌ای که

در حاشیۀ مرحوم آقای سبزواری که من از او هم اضافه کردم و مطلب را به این کیفیت تقریر کردم، این إن قلتی که در اینجا هست اشاره به این مطلب دارد که این مطلب شما با قواعد قوم وفق نمی‌دهد یعنی آنهایی که قائل هستند بر اینکه ما وجود ذهنی داریم، قائل به این مطلب نیستند که همان شیء واحد دو نحوه وجود داشته باشد. نه خیر، شیء واحد دو نحوه از وجود ندارد بلکه ماهیت این شیء در وجود خارجی، جوهر و عرض است و بعد صورت او - نه خود آن ماهیت - در ذهن به صورت کیف نفسانی است. پس ماهیت در ذهن کیف نفسانی نیست بلکه عبارت از صورت و مفهوم شیء است و آن صورت شیء کیف نفسانی است. و اگر شما یک مقداری دقت کنید می‌بینید مطلب در اینجا این طور و به این کیفیتی که بیان شده نیست. شما زیدی را که در ذهن می‌آورید واقعاً ماهیت و جوهر او را در ذهن می‌آورید؟! آن ماهیت در خارج هست. آن جوهریت و عرضیت در خارج هست، آن که در ذهن نمی‌آید! چون اگر بدون وجود خارجی در ذهن بیاید از خودش قوام ندارد. تا اینجا راجع به این قضیه

بحث می‌کنیم ولی فعلاً تا اینجا می‌که خواندیم [بیان می‌کنیم]. **الماهیه من حیث هی لیست الاّ هی**، اگر بخواهد با وجود بیاید که آن منفجر می‌شود. بنابراین آن را که در ذهن آورده‌اید صورتی از زید است منتها به انضمام یک مفاهیمی که آن مفاهیم این زید خارجی را از مجسمه بودن خارج می‌کند و به انسان بودن داخل می‌کند.

ما اتفاقاً به یک جایی در یکی از این کشورها رفته بودیم، یک موزه‌ای بود - در آنجا به موزه متحف می‌گفتند - که رجال سیاسی آنجا را مجسمه کرده بودند و در آنجا گذاشته بودند. خب مجسمه‌هایی که ما در اینجا دیده بودیم، مجسمه بود ولی در آنجا اصلاً به نحوی بود که تصور ما این بود که خود شخص نشسته است! این قدر این طبیعی بود که ما نتوانستیم تشخیص بدهیم، فقط از این نظر که این ساکت همین‌طور ایستاده بود [مشخص بود که مجسمه است]! فرض کنید اگر یکی هم همین‌طوری نفس نمی‌کشید و چشمش هم حرکت نمی‌کرد، دیگر با آن تفاوت نداشت. فقط از این باب دیگر مثل

هم و شبیه بودند. حالا فرض کنید که اگر
من باب مثال آمدم - نمی دانیم این زید است - و وارد
یک هم چنین اتاقی شدیم و چشمان به زید افتاد که
نشسته است و دارد به ما نگاه می کند و چشم و پلک
هم به هم نمی زند، هیچ پلکی نمی زند. آیا شما واقعاً
می فهمید این روح ندارد یا اینکه نمی فهمید؟! چه
چیزی از این در ذهن می آید؟ فقط این صورت آمده
است. این صورت به انضمام آن جنبه فصلیتش که
انسانیت و روحش باشد در ذهن آمده است که
به واسطه آن قضیه، می گوید که این الآن زید است و
روح دارد و ماهیت دارد و سنگ و چوب نیست.
خب این ذهنیت می ماند تا اینکه جلو می روید و
[می گوید که] سلام علیکم، می بینید باز هم دارد
نگاهتان می کند! [می گوید:] آقا خدمتان سلام
عرض کردم. می بینید باز هم دارد نگاه می کند!
[می گوید:] آقا کره ستید؟! باز نمی فهمد. تا بروید
و جلو بگویید: آهای! می بینید افتاد. تازه می فهمید
عجب! اینکه ما در ذهن داشتیم صورت بود اما چیز
دیگری که داشتیم غلط بود، آن چه بود؟! آن روحی
را که شما تصور کرده بودید که عبارت از همان

ماهیت است، در اینجا اشتباه کردید. عکس قضیه هم ممکن است؛ فرض کنید که یک مجسمه‌ای را درست کند که شروع به حرف زدن با شما کند! درست می‌کند، الآن قشنگ درست می‌کند. آن ضبط را در شکم آن می‌گذارند و شروع می‌کند عین صدای همان شخص را درمی‌آورد! [می‌گوییم:] حال شما چطور است؟! به او برنامه دادند و آن پروگرام^۱ کردند! [می‌گوییم] حال شما چطور است؟! [می‌گوید:] الحمدلله خیلی ممنون دست شما درد نکند. تابه حال کجا بودی؟! چه خبر؟! خیلی هم قشنگ و ردیف شروع به گفتن یک چند جمله‌ای می‌کند. می‌بیند که حالا مؤدب هم شده است، تا حالا این حرف‌ها را نمی‌زد. خب تا حالا کجا بودی؟ هیچ چیز، از سفر برگشته بودم که به اینجا آمدم. تمام این برنامه را به‌طوری برای شما سؤال و جواب می‌کند که واقعاً تصور می‌کنید که این زید است. بعد خارج از برنامه حرفی را می‌زنید و از دهانتان بیرون می‌آید، می‌بینید که یک چیز دیگری جواب داد.

^۱ . Program: برنامه، دستور، نقشه، روش کار. (محقق)

شخصی کر بود می خواست به دیدن دوستش که
مریض بود برود. با خودش فکر کرد حالا که من کر
هستم و می خواهم به عیادت این مریض بروم و او
هم با من حرف می زند، به او چه بگویم؟ اول از او
این سؤال را می کنم که حال شما چطور است؟ لابد
می گوید: الحمدلله. می گویم: إن شاء الله خیر و
مبارک است. می گویم: دکتر شما کیست؟ لابد
می گوید: فلان. می گویم: إن شاء الله قدمش خیر
است. اینها را ردیف کرد و رفت. به آنجا رفت و
گفت: حال شما چطور است؟ او گفت: دارم
می میرم. گفت: إن شاء الله خیر است! گفت: دکتر
شما کیست؟ او گفت: عزرائیل. گفت: إن شاء الله
قدمش مبارک است! گفت: دواي شما چیست؟ او
گفت: زهر مار! گفت: نوش جان! این روی برنامه
رفته بود ولی طور دیگر از آب درآمد و این جوابها
با حرفهای او نمی خورد!^۱

حالا یک هم چنین مسئله ای را تصور کنید، خب
ما که علم غیب نداریم! ارتباط تله پاتی هم که

^۱. مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۸۸: به عیادت رفتن کر به
همسایه بیمار و رنجیدن بیمار.

نمی‌توانیم برقرار کنیم! ما هستیم و همین مجسمه‌ای که دارد مانند زید عکس‌العمل نشان می‌دهد. شما چه می‌گویید؟! [می‌گویید:] این زید است و ماهیت دارد، روح و جوهر و عرض دارد. این‌طور است؟ این در ذهن شما هست. بعد از یک مدت متوجه می‌شوید که در شکم و کله‌اش ضبط گذاشته‌اند! تا این کار را کردید، آن روح و آن ماهیت و جوهر و عرض از ذهن بیرون می‌رود و تبدیل به یک صورت می‌شود. پس فقط یک صورت در ذهن شما می‌ماند و آن قسمت اصلی قضیه و آن مسئله اصلی از بین می‌رود.

بنابراین مسئله‌ای که در اینجا اتفاق می‌افتد واقعیتش این است که ما تصور می‌کنیم که ماهیت، جوهر و عرضی در ذهن هست و این براساس یک مفهوم است اما آنچه که در ذهن می‌آید صورت شیء است، همین صورت شیء را در نظر می‌آوریم و به مقتضای آن فصلی که در اینجا دارد، برای او فصل ممیز هم قرار می‌دهیم؛ یعنی صورت به‌عنوان فصل، نه ماده که به‌عنوان جنس باشد، آن صورت به‌عنوان

فصل را هم برای او می‌آوریم و بعد می‌گوییم: این زید است و نمی‌گوییم که مجسمهٔ زید است. این آن چیزی است که فعلاً به نظر تبادر می‌کند و تا اینجا فعلاً راجع به این مسئله بحث می‌کنیم تا إن شاء الله بعد در بحث‌های آینده که مربوط به فصول دیگر وجود ذهنی است مطلب خودمان را یک مقداری دقیق‌تر از این مطرح می‌کنیم.

کیفیت قرار گرفتن ماهیت در ذهن بنا بر مبنای قوم

حالا صحبت در این است که این مطلبی را که مرحوم سید می‌گویند و مطلبی را که شما در اینجا نقل کردید و مرحوم سید را تأیید کردید، این با مطالب قوم جور در نمی‌آید. چرا؟ چون قوم در اینجا می‌گویند که ماهیت زید منقلب نمی‌شود و شیء، دو وجود ندارد؛ وجود ماهیت مربوط به ماهیت است و این صورت هم مربوط به صورت است. حالا یا می‌گویند: آن ماهیت در ذهن هست یا اصلاً می‌گویند: نه، مسئله مسئله وجود عرضی است یعنی یک وجود عرضی در اینجا می‌آید و آن وجود عرضی در ذهن حکایت از همان وجود خارجی می‌کند. غیر از این، اشکال دیگری که بنا بر مطلب

شما به این مسئله وارد می‌شود این است که روی این حساب یک شیء واحد دیگر نمی‌تواند دو وجود داشته باشد چون هر شیئی قائم به وجود خودش است. مگر شما نمی‌گویید: شیء و ماهیت از پیش خودش چیزی ندارد؟! اگر ماهیت مربوط به وجود خارجی است دیگر نمی‌تواند در ذهن باشد و کیف نفسانی بشود. اگر ماهیت در ذهن کیف نفسانی است، همیشه باید این کیف نفسانی را داشته باشد و دیگر نمی‌شود در خارج در وجود عینی تحقق پیدا کند. ماهیت خارجی مربوط به عین خارجی است و ماهیت ذهنی هم مربوط به ذهن است، پس دیگر در اینجا شیء واحد نداریم! دو شیء داریم چون خود شیء واحد نمی‌تواند دو صورت در اینجا پیدا کند.

همین نقض هم به همین مسئله‌ای که ما گفتیم وارد می‌شود؛ این صورتی را که الآن شما روی کاغذ نقاشی کرده‌اید و عکس فلان است، این مربوط به این است نه اینکه شیء واحده دو صورت دارد. این صورت یعنی همین که مربوط به کاغذ است. بله، یک معنای مبهم که صورت زید هست گاهی اوقات در

کاغذ مصداق پیدا می‌کند و گاهی اوقات در مرآت ولی این غیر از این است که در صورت هست، اینکه در صورت هست برای همین کاغذ است. [در] این کاغذ [هست و] به این طرفش هم منتقل نمی‌شود، این صورت این کاغذ برای این کاغذ است و صورت آن‌هم برای آن است و پشت صفحه با این طرف صفحه هیچ ارتباطی ندارند.

یک وقتی آقای مطهری در زمان شاه در مجله زن روز یک مقالاتی راجع به حقوق زن می‌داد که بعد آنها را تبدیل به کتاب حقوق زن در اسلام کردند. آن موقع جایی رفته بودیم و یکی این مجله‌ها را می‌خرید، مجله زن روز زمان شاه خیلی معروف است نمی‌دانم مستفیض می‌شدید یا نه؟! جالب اینجاست که آقای مطهری یک صفحه مقاله نوشته بود و یک قاضی مهدوی بود که پاسخ او را می‌داد و به قوانین اسلامی راجع به زن اعتراض می‌کرد. آن وقت پشت صفحه را یک عکسی از آن عکس‌های ... می‌زدند، لابد عمداً این کار را می‌کردند! در این صفحه مقاله آقای مطهری بود و پشتش را بیا و ببین! خیال نمی‌کنم کسی دیگر فرصت پیدا می‌کرد که

مقاله را مطالعه کند! علی‌کلّ حال این طرف صفحه هیچ ارتباطی با آن طرف صفحه ندارد! این برای خودش وجود جدا دارد و آن هم برای خودش وجود جدا دارد. آن صورت در مرآتیت مربوط به مرآت است و آن صورت در این هم مربوط به این است، پس یک شیء واحد دوتا نمی‌شود و دو وجود پیدا نمی‌کند.

معنای حقیقة الشیء در کلام مرحوم آخوند

مرحوم آخوند به این اشکال جواب می‌دهند؛ جوابی که ایشان راجع به این قضیه می‌دهند این است که مسئله را به **حقیقة الشیء** برمی‌گردانند؛ یک حقیقت شیء درست می‌کند و آن عبارت از آن چیزی است که مافوق موجودیت شیء است و از موجودیت شیء برتر است و می‌فرمایند: بنا بر آن مبنای ما که وجود را مقدم بر ماهیت می‌دانیم، این وجود بر **حقیقة الشیء** عارض می‌شود. وجود است که حقیقت شیء را می‌سازد نه اینکه حقیقت شیء قوام دارد و گاهی در این وجود و گاهی در وجود دیگر تجلی می‌کند. نه! وجود، حقیقت شیء را ایجاد می‌کند و می‌گوید: من آن را درست کردم.

حالا یا آن وجودی که می‌خواهد حقیقت شیء را ایجاد کند وجود خارجی است که همین وجودی می‌شود که داریم می‌بینیم. یا آن وجودی که حقیقت شیء را ایجاد کند وجود ذهنی است، آن است که در ذهن هست. پس آنچه که در ذهن هست بدون اینکه خود ما توجه داشته باشیم که وجود ذهنی است - بدون توجه ما - حکایت از آن وجود خارجی می‌کند یعنی بدون اینکه خود ما بفهمیم که الآن آنچه که در ذهن ما هست صورت است و زید نیست، زید برای خودش در خیابان راه می‌رود، آنچه که در ذهن ما هست عبارت از صورت اشیاء است؛ من باب مثال الآن زید در خیابان راه می‌رود، می‌گوییم: بروید بگویند که بیاید، می‌گویند: من هم دارم او را می‌بینم که الآن در خیابان راه می‌رود. این زیدی که الآن در ذهن شما هست که زید نیست، وجود ذهنی به آن **حقیقة الشیء** صورت داده و صورت، صورت ذهنی است که کیف نفسانی می‌شود. ایشان می‌گویند: با توجه به این قضیه این مطلب یک‌قدری به آن مسلکی که ما داریم نزدیک می‌شود. حالا تا إن شاء الله به آن مطلب برسیم.

فَإِنْ قُلْتَ مَا ذَكَرْتَهُ لَا يُطَابِقُ قَوَاعِدَ الْقَوْمِ وَ لَا يَظْهَرُ صِحَّتُهُ أَيْضاً لِأَنَّ الشَّيْءَ لَا يَتَفَكَّرُ عَنْ ذَاتِهِ بِحَسَبِ الْوُجُودَيْنِ عَلَى مَا تُفَرِّقُ مِنْ خَوَاصِّ الذَّاتِي وَ أَيْضاً عَلَى هَذَا التَّقْدِيرِ لَا يَكُونُ لِشَيْءٍ وَاحِدٍ وَجُودَانِ ذَهْنِي وَ عَيْنِي.^۱

توجیهی که شما ذکر کردید با قواعد قوم جور در نمی آید، این یک. صحت آن هم مشخص نیست زیرا شیء منفک از ذاتیات خودش نیست. چطور ممکن است یک شیئی در وجود خارجی یک طور ذاتیات داشته باشد، جوهر و عرض باشد و همان شیء در وجود ذهنی تبدیل به کیف بشود؟! چون شیء به حسب دو وجود از ذاتیات خودش جدا نیست.

اشکال دیگر این است که شیء واحد نمی تواند دو وجود ذهنی و عینی دیگر داشته باشد. چرا؟ چون شیء خودش وجود ندارد بلکه وجود است که شیء را شیء می کند و **شیئیة الشیء بالوجود لا بنفسه!** بنابراین اگر وجود خارجی هست، قضیه تمام شد و آن دیگر این طور نیست که در ذهن طور دیگر باشد. وجود ذهنی در ذهن مربوط به خودش است پس در اینجا دو شیء و دو وجود داریم.

قُلْتُ لَمَّا تُفَرِّقُ عِنْدَ هَذَا الْقَائِلِ تَقْدُمُ الْوُجُودِ عَلَى الْمَاهِيَةِ وَ هُوَ الَّذِي سَأَلَ عِنْدَنَا إِلَيْهِ الْبُرْهَانَ فَالشَّيْءُ إِنَّمَا يَتَعَيَّنُ بِوُجُودِهِ الْخَارِجِيِّ أَوْ الذَّهْنِيِّ وَ مَعَ قَطْعِ النَّظَرِ عَنِ الْوُجُودَيْنِ لَيْسَ لَهُ حَقِيقَةٌ أَوْلاً لَا جَوْهَرِيَّةً وَ لَا عَرَضِيَّةً وَ لَا مُبْهَمَةً وَ لَا مُعَيَّنَةً.

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۲۱.

از آنجایی که پیش این قائل مقرر شده است که وجود مقدم بر ماهیت است و ما هم به همین مطلب معتقد هستیم پس شیء متعیّن به وجود خارجی و وجود ذهنی است؛ تعینش به این دو وجود است اما خودش تعین ندارد و قابل اشاره نیست. **وَمَعَ قَطْعِ النَّظَرِ ...** با قطع نظر از وجود خارجی و ذهنی، اصلاً حقیقتی ندارد، نه حقیقت جوهریه دارد و نه عرضیه دارد و نه مبهم است و نه معین است، اصلاً چیزی نیست.

فَإِذَا وُجِدَ فَإِنْ كَانَ مِنْ حَيْثُ الْوُجُودِ لَا يَسْتَدْعِي مَوْضُوعاً يَقُومُ بِهِ كَانَ جَوْهَرًا وَ إِلَّا لَكَانَ عَرَضًا وَ كَذَا بِالنَّظَرِ إِلَى وُجُودِهِ الذَّاتِي إِنْ كَانَ قَابِلًا لِلْأَبْعَادِ كَانَ جِسْمًا وَ إِنْ كَانَ مُفْتَضِيًّا لِلنَّمُوِّ وَ التَّغْدِي كَانَ نَامِيًا وَ قَسَ عَلَيْهِ الْحَسَّاسُ وَ الْمُتَحَرِّكُ وَ النَّاظِقُ وَ الصَّاهِلُ. فَظَهَرَ أَنَّ انْتِزَاعَ هَذِهِ الذَّاتِيَّاتِ مِنَ الذَّاتِ إِنَّمَا يُمَكِّنُ بِشَرْطِ وُجُودِ تِلْكَ الذَّاتِ فِي الْخَارِجِ تَحْقِيقًا أَوْ تَقْدِيرًا.^۱

حالا وقتی که وجود پیدا کرد، دو قسم می شود؛ اگر وجودش یک طوری است که نیاز به موضوعی ندارد که قائم به او بشود، این جوهر می شود و الا اگر نیاز به موضوع داشته باشد، این عرض می شود. پس وجود خارجی باشد، جوهر می شود و وجود ذهنی باشد، نیاز به موضوع دارد که نفس است و عرض می شود. **وَ كَذَا بِالنَّظَرِ إِلَى وُجُودِهِ ...** نظر به ذات وجود ذاتی خودش، اگر آن وجود قابل برای ابعاد

۱. همان، ص ۳۲۲.

است، جسم می‌باشد و اگر اقتضای نمو و تغذی می‌کند، آن وجود ذاتی خودش که آن صورت نوعیه خودش است، نامی است. انتزاع این ذاتیات از ذات که متحرک، حساس، ناطق، نامی، کذا و اینها باشد، در جایی است به شرط اینکه این ذات واقعاً یا تقدیراً در خارج باشد؛ انسان فرض کند که در خارج هست.

و إِذَا لَمْ تُلَاحِظْ وُجُودَهَا الْخَارِجِي بَلْ لَوَحِظْتَ بِشَرِطِ الْوُجُودِ الذِّهْنِي صَلَّحْتَ لِأَنْ يَنْتَزِعَ مِنْهَا الدَّاتِيَّاتُ الْعَرَضِيَّةُ مِنَ الْعِلْمِ وَالْكَيفِ وَ أَمْثَلَهُمَا وَ إِنْ لَوَحِظْتَ بِشَرِطِ مُطْلَقِ الْوُجُودِ مِنْ غَيْرِ مُلَاحِظَةِ خُصُوصِ أَحَدِ الْوُجُودِيْنَ لَمْ يَصْلَحْ لِأَنْ يُشَارَ إِلَيْهَا وَ تُعَيَّنَ لَهَا حَقِيقَةُ مِنَ الْحَقَائِقِ وَ لَا يُحِيطُ بِهَا تَعْبِيرُ الْأَلْفَاظِ وَ تَأْدِي الْعِبَارَاتِ وَ تَحْدِيدِ الْإِشَارَاتِ.

اگر وجود خارجی آن ملاحظه نشود بلکه به حساب وجود ذهنی ملاحظه بشود، صلاحیت دارد تا اینکه ذاتیات عرضیه که علم و کیف و امثال اینها باشد را از او انتزاع کنیم و اگر به شرط مطلق وجود و بدون ملاحظه خصوص یکی از این دو وجود ملاحظه بشود، اصلاً صلاحیت ندارد که به آن اشاره کنیم، این یک امر مبهمی است. برای حقایقی از حقایق این معین بشود. دیگر الفاظ و تأدی عبارات و تحدید اشارات به این احاطه ندارند که اشارات آن را محدود کنند.

بَلْ يَكُونُ لَهَا الْإِطْلَاقُ الصَّرْفُ وَ اللَّاتَعْيُنُ الْبَحْثِ فَإِذَا نُقِرَّ هَذَا فَتَقُولُ مَعْنَى انْحِفَاطِ الْمَاهِيَاتِ وَ غَدَمِ انْفِكَافِ الدَّاتِيَّاتِ عَنْ ذِي الدَّاتِيَّاتِ فِي الْوُجُودِيْنَ هُوَ أَنَّ الذِّهْنَ عِنْدَ تَصَوُّرِ الْأَشْيَاءِ إِنَّمَا يُلَاحِظُ هَذِهِ الصُّورَةَ الذِّهْنِيَّةَ الْعَرَضِيَّةَ لَا مِنْ حَيْثُ وُجُودُهَا الذِّهْنِي بَلْ يُلَاحِظُهَا مِنْ حَيْثُ وُجُودُهَا الْعَيْنِي الْخَارِجِي.

برای این صورت و برای این تحقق حقیقت و

ذات، لا اطلاق و لا تعین بحث است، در هیچ تعینی
قرار نمی گیرد. معنای انحفاظ ماهیات؛ اینکه ماهیات
همیشه منحفظ هستند و عدم انفکاک ذاتی از **ذی**
الذاتی در دو وجود، اینکه ما گفتیم ماهیات در هر دو
وجود محفوظ هستند و اینکه گفتیم که ذاتی از **ذی**
الذاتی در دو وجود منفک نمی شود، [این است که]
ذهن در هنگام تصور اشیاء این صورت ذهنیه عرضیه
را ملاحظه می کند و اصلاً ادراک نمی کند که این
صورت ذهنی آن است. اگر ادراک کند که این
صورت ذهنی آن است، این استقلالی می شود، معنای
حرفی در اینجا هست. وقتی که من در ذهنم یک
شیء خارجی را ملاحظه می کنم واقعاً شیء خارجی
را می بینم و این طور نیست که تصور کنم الآن
صورت این در ذهن من افتاده است بعد هم این
صورت من داخل در جوهر و اعراض نیست بلکه
این کیف نفسانی است و قائم به نفس است،
می گوئیم: تا بخواهید به یکی نگاه کنید و این
مقدمات را بچینید طرف رفته است. تا یک نفر را
می بینید می گوئید که حسن آقا بیا! اینکه می گوئید:
حسن آقا بیا، دیگر فکر نکردید که این کیف نفسانی

است، جوهر است، عَرَض است، نموّ است، حساس است، متحرک به اراده است و یا صاهل است؟ هیچ وقت این مسائل را در نظر نگرفتید بلکه می گوید: حسن آقا بیا! شما هیچ وقت به این وجود ذهنی شاعر نیستید که الآن این صورت در ذهن شما نقش بسته است.

بله، وقتی که آمدید و کار او را انجام دادید و رفتید تازه می نشینید فکر می کنید که این چه بود؟ این صورت ذهنیه بود؟ آیا داخل در مقوله کیف بود؟ یا اینکه ماهیت و عرضش را حفظ کرده بود؟ انحفاظ جنبه خارجی بود؟ و امثال ذلک. آن وقت بعد مسائل طلبگی شما در اینجا گل می کند! **هُوَ أَنَّ الذَّهْنَ عِنْدَ تَصَوُّرِ الْأَشْيَاءِ ...** ذهن اصلاً این را ملاحظه نمی کند و اصلاً تصورش همان تصور وجود عینی خارجی است.

الَّذِي بِهِ تُعَيَّنُ مَقُولَتُهُ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ جَوْهَرٌ مَثَلًا وَ جِسْمٌ وَ نَامٍ وَ يَحْكُمُ عَلَيْهَا بِمَا يَقْتَضِيهِ حَقِيقَةُ الْعَيْنِيَّةِ وَ يَنْتَزِعُ عَنْهَا الدَّائِيَّاتُ الْخَارِجِيَّةُ؛ مَثَلًا مَا وَجَدَ فِي الذَّهْنِ عِنْدَ تَصَوُّرِ الْمَاءِ لَيْسَ جِسْمًا وَ لَا سَيَّالًا وَ لَا رَطْبًا وَ لَا ثَقِيلًا بَلْ هُوَ كَيْفِيَّةٌ نَفْسَانِيَّةٌ لَكِنَّ الذَّهْنَ لَمَّا حَذَفَ عَنْ أَشْخَاصِ الْمِيَاهِ الْمَوْجُودَةِ مُشْجَصَاتِهَا وَ عَوَارِضَهَا اللَّاحِقَةَ لِوُجُودِهِ حَصُلَتْ لَهُ قُوَّةٌ وَ بَصِيرَةٌ رُوحَانِيَّةٌ يَنْظُرُ إِلَى حَقِيقَةٍ وَاحِدَةٍ هِيَ مَبْدَأُ الْمِيَاهِ الْجَزْنِيَّةِ.

مقوله این وجود خارجی متعین می شود، از حیث اینکه جوهر و جسم و نامی است و یا این مقوله حکم می کند یا حکم می شود بر آن به آنچه که او را حقیقت

عینیه‌اش اقتضاء می‌کند و ذهن ذاتیات خارجی را
انتزاع می‌کند. مثلاً آنچه که در ذهن **در** هنگام تصور
آب هست، جسم، سیال، رطب و ثقیل نیست لکن
وقتی که ذهن از اشخاصِ آب‌های موجوده،
مشخصات آن آب‌ها را حذف کند و عوارضی که از
گرم، سرما، لون و اینها ملحق می‌شود را حذف کند
برای وجود او، برای او قوت و یک بصیرت
روحانی‌ای حاصل می‌شود که به یک حقیقت
واحدی که آن مبدأ میاه جزئی است به‌عنوان اطلاق
و مبهم نگاه می‌کند. همان‌طوری که قبلاً عرض شد
در هر جنسی نظر به آن ماهیت مبهمه است، بعد
آب‌های جزئی را مصداق برای او قرار می‌دهد و آن
ماهیت مبهمه را بر مصادیق خارجی منطبق می‌کند و
می‌گوید: این آب است و این هم آب است و این هم
آب است. چرا می‌گوید: اینها آب هستند درحالی که
یکی سرد است، یکی گرم است، یکی جوش است،
یکی بی‌رنگ است، یکی مثل چای قرمز است و یکی
سبز است؟! چرا؟! به‌خاطر اینکه این مشخصات
خارجی و عوارض را حذف کرده و یک حقیقت
بسیط و ساذج در خودش ترسیم کرده و اسم او را

آب گذاشته است و این عنوان را بر هر کدام از این مصادیق که منطبق است اطلاق می کند. این کار نفس است.

وَ كُشِفَ لَهُ مَفْهُومٌ كُلِّ يَصْدُقُ عَلَيْهَا فَيَجْعَلُ ذَلِكَ الْأَمْرَ الصَّادِقَ عَلَيْهَا مِرَآةً لِّتَعْرِفَ أَحْكَامَهَا وَ أحوَالَهَا الْخَارِجَةَ وَ كَذَلِكَ يَسْتَنْبِطُ ذَاتِيَّاتِهَا طَبَقَ مَا لَوْحَنَّاكَ إِلَيْهِ سَابِقاً وَ عَلَى هَذَا يَحْمَلُ كَلَامُ الْقَوْمِ فِي انْحِفَاطِ الذَّاتِيَّاتِ هَذَا مَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ فِي تَوْجِيهِ كَلَامِ هَذَا الْقَائِلِ الْمَذْكُورِ.^۱

برای نفس یک مفهوم کلی کشف می شود که بر این جزئیات صدق می کند. این امری که بر آن میاه جزئی صدق می کند را برای اینکه احکام جزئیات را بداند و احوال خارجی آنها را بداند مرآت قرار می دهد و همین طور ذاتیات آن امور جزئی را استنباط می کند همان طوری که ما سابقاً بیان کردیم.

وَ عَلَى هَذَا يَحْمَلُ كَلَامُ الْقَوْمِ ... در انحفاظ

ذاتیات این طور کلام قوم حفظ می شود؛ یعنی نفس یک حقیقت مجرده ای را انتزاع می کند، این حقیقت مجرده ای که انتزاع کرد بدون ذاتیات خارجی خودش، در وجود خارجی یک طور لباس می دهد و در وجود ذهنی خودش لباس دیگری به آن می دهد. هَذَا مَا أَرَدْنَاهُ أَنْ ... [این آن چیزی است که ما اراده

۱. همان، ص ۳۲۳.

کردیم که در توجیه کلام قائل مذکور بگوئیم] بعد دیگر اینجا خودشان یک ذیلی دارند.

و لِيَعْلَمَ أَنَّ كَلَامَ الْمُتَأَخِّرِينَ أَكْثَرُهُ غَيْرُ مُبَيَّنٍّ عَلَى أَصُولٍ صَحِيحَةٍ كَشْفِيَّةٍ وَ مَبَادٍ قَوِيْمَةٍ إِلْهَامِيَّةٍ بَلْ مَبْنَاهُ عَلَى مُجَرَّدِ الاحْتِمَالَاتِ الْعَقْلِيَّةِ دُونَ الْمَقَامَاتِ الذَّوْقِيَّةِ وَ عَلَى الذَّائِعَاتِ الْمَقْبُولَةِ دُونَ الْمُقَدِّمَاتِ الْبُرْهَانِيَّةِ وَ لِذَلِكَ مَنْ رَامَ مِنْهُمْ إِفَادَةَ تَحْقِيقٍ أَوْ زِيَادَةَ تَدْقِيقٍ إِنَّمَا جَاءَ بِالْحَاقِّ مَنَعٌ وَ نَقْضٌ فَأَصْبَحَتْ مُؤَلَّفَاتُهُمْ بِتَرَاكُمِ الْمُنَاقِضَاتِ مَجْمُوعَةٌ مِنْ ظُلُمَاتٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ فَمَا خُلِّصَ عَنْ دِيَابِجِهَا إِلَّا الْأَقْلُونَ ﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۱

تمام کلام متأخرین براساس حدس و گمان و تخیلات است و اصول صحیح کشفی ندارد که واقع امر برای اینها با شهود و مبادی قویم الهامیه روشن شده باشد که واقعاً همان طوری که در آن بحث‌های گذشته خود مرحوم آخوند فرمودند، به حقیقت این صور ذهنیه که اتصال به اشیاء [است] برای انسان روشن بشود. بلکه مبنایش بر مجرد احتمالات عقلیه است ولی از مقامات ذوقیه در اینجا خبری نیست یعنی مبتنی بر اعتبارات و تخیلات و تصورات است و آنها از عوالم کشف و شهود در اینجا اطلاعی ندارند.

وَ عَلَى الذَّائِعَاتِ الْمَقْبُولَةِ ... و بر اشاعاتی که مقبول است و از مقدمات برهانیه خبری نیست، که

^۱ . سوره نحل (۱۶) آیه ۳۳. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۲۶:

«و خداوند به آنان ستم نکرده است، ولیکن ایشان بوده‌اند که خودشان بر خودشان ستم روا داشته‌اند.»

ایشان مطالب قوم را ذکر کردند که یکی قول به شبح بود و یکی قول به مرآت بود و یکی به صرف ارتباط بود و همین مطالبی که در اینجا مطرح شد.

و لِذَلِكَ مَنْ رَامَ مِنْهُمْ ... بعضی از اینها که

خواستند تحقیق بیشتری را برسانند و دقت بیشتری را اضافه کنند فقط یک منع و نقض را ملحق کردند و اصل مسئله را بیان نکردند. گفتند که این حرف شما مانعة الجمع است یا این نقضش به این وارد می شود. خودشان نگفتند که مسئله چیست.

[پس تألیفاتشان پر شده است از متناقضات]

مجموعه‌ای از ظلماتی که **بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ** است،

از ظلمات این خالص نشدند مگر یک افراد کمی که

حقیقت وجود ذهنی و اتصال انسان و ادراک حقایق

اشیاء [توسط] انسان به واسطه اتصال به عالم ملکوت

و عالم مثال است و بعضی از اینها توانستند به این

مطلب برسند ﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا

أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾.

تلمیذ: ... این به خاطر چیست ... امام ...

پایه و اساس مسلک مرحوم آخوند در تقریر مبانی

استاد: البته خب تا به حال لابد مطلب را به این

کیفیت دیدید که وقتی که ایشان وارد مطلبی می‌شوند، از اول آن مطلب را به آن دقت و ظرافت و واقعیت مطرح نمی‌کنند بلکه اول صورتی از آن مسئله را مطرح می‌کنند و بعد دنبال کلمات قوم می‌روند و آن را هم ذکر می‌کنند و بعد آن مطلب قوم را رد و ایراد می‌کنند، آخر که آن مطلب می‌خواهد تمام بشود، از مسائل خودشان و ظرافت‌ها و گاهی اوقات ضمیمه کشفی یا به عنوان یک برهان عرشی یا کذا و اینها، آنچه را که مورد نظر خودشان است بیان می‌کنند. این پایه و اساس مسلک مرحوم آخوند در تقریر مبانی است.

مطلب دیگری که در اینجا هست و در بسیاری از موارد این مطلب به چشم می‌خورد و نمی‌توانیم این قضیه را ندیده بگیریم، از آنجایی که برای مرحوم آخوند واقعیت یک مسئله **کما هی هی** روشن نشده بود ...، بله! ایشان اهل مراقبه و اهل کشف بودند و خیلی از مطالب را با همان صفای باطن خودشان ادراک می‌کردند ولی از آنجایی که این مرتبه کشف ایشان تام نبود، همراه با تعقل ذهنی خودشان گاهی از اوقات یک نوع نوساناتی در این تعابیر مشاهده

می‌کنیم، مخصوصاً در بحث‌های فعلیت و استعداد،
علیت، صرافت و بساطت وجود؛ در این مباحث
آن‌طوری که باید و شاید به نظر می‌رسد که حتی ممکن
است موارد اختلاف برای خود مرحوم آخوند
[روشن نشده باشد]. در یک جا حالش خوب بوده
است یک دفعه از قلمش در رفته و به آنجا زده است
و در یک جا آن‌طور نبوده و یک تنزلات و کثرات و
اینها هم داشته است و این‌طور چیز نبوده است و این
با یک عارفی که دارای یک مبنا و ممشا است و در
تعابیر مختلف آن مبنا و ممشایش تغییر نمی‌کند چون
مشاهدش است، فرق می‌کند و مسئله تفاوت دارد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد